



خراسان هنری

دکتر علیرضا باوندیان

عضو هیأت علمی گروه پژوهش هنر- دانشکده هنر- دانشگاه نیشابور

bavandian@neyshabur.ac.ir

چکیده

یکی از مهم ترین دوره ها در تاریخ فرهنگی ایران، قرن سوم و چهارم هجری است که طی آن ایرانیان توانستند در پاره گسترده ای از شرق قلمرو اسلامی (خراسان بزرگ) از پس سه قرن حضور عرب ها در ایران و حاکمیت زبان و فرهنگ تازی، برای بازآفرینی میراث فرهنگ باستانی خود بکوشند و جامه همت به تن در پوشند. طاهریان، سامانیان و صفاریان- که مطلع نژادی دیگرگونه ای با مالکان سیاسی خود در بغداد (بغ داد= خدا داد) داشتند بعد از آن که امکانات فرمانروایی خود بر ایران را پدید آوردند به آفرینش تحولاتی ژرف در بستر بازسازی اندیشه ایرانشهری- تداوم اندیشه ایرانی در دوره اسلامی - دست یازیدند. کوشش های اندیشگی گسترده ای که دولت های مذکور سعی خود را بر آن استوار کردند در دوران استیلای غزنویان ترک نژاد در خراسان بزرگ ادامه یافت. فرزندان و فرهیختگان این دوره - خردمندان و نه از سر احساساتی گری بی بنیاد و هیجان های فرهنگی کاذب- به کسب دانش های عقلی و نقلی و حسن تطبیق آن با آموزه های اسلامی پرداختند. آنها با ژرف کاوی در بن مایه های فکری، علمی و هماهنگ سازی آنها با روح مطالبه گری عصر و به مدد خلاقیت خود، توفیق خلق آثاری را یافتند که تا روزگاران بسیار اندیشه ورزان و هنرمندان از آن بهره مند و بهره ور شدند. هنر خراسان بزرگ- همسو با تحولات فرهنگی و تمدنی- به سویه های نوظهوری از بیان و تفکر دست یافت.

این تحقیق که با رویکرد کیفی و به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده می کوشد تا هنر خراسان را از زاویه های ترامنتیت بکاود و خصلت های منحصر به فرد آن را از حیث درس آموزی برای اکنون و آینده خاطر نشان سازد. پرسش هایی که بر بنیاد آن ساختار مفهومی این تحقیق شکل گرفته عبارت است از:

بسترهای انگیزشی رشد و رونق فرهنگی خراسان بزرگ در قرن های متمادی چه بوده است؟ چگونه میراث بزرگ و سترگ علمی و فرهنگی خراسان - محدوده ها و محصوره های زمانی و مکانی را در نوردید و توانست دل های دیده وران و تأملات اندیشه ورزان را به خود فرابخواند؟ خراسان بزرگ چگونه توانست یافته های وسیع فرهنگی خود را در تاریخ حفظ کند و به آن تداوم ببخشد؟ کلید واژگان: خراسان بزرگ، هنر خراسان، تاریخ خراسان، انسجام فرهنگی، سوگیری تأییدی، تساهل و تعامل

بیان مساله

ایرانیان در طول تاریخ به عنوان ملتی که همواره با هنر زیسته و با آن آمیخته شده به جهان معرفی شده اند. اگرچه در قرون جدید، تقابلی میان زندگی جاری و زندگی هنری پدید آمد و حرفه ای گری در هنر راه پیدا کرد اما در تمدن های باروری چون تمدن ایرانی اسلامی، هرگز همزیستی مسالمت آمیز هنر با زندگی جاری وانهاده نشد و غایت هنر و غایت خلقت، متناقض انگاشته نگردید. باورهای بی گسست و یکتاگرایانه ایرانیان در طول هشت هزار سال تاریخ فرهنگ مکتوب خویش هرگز این اجازه را نداد تا فرهنگ ایشان چند قطبی شود و شمولیت نگاه آنان نسبت به اصلی ترین مسئله حیات انسانی (وحدت) به چندگانگی گراید. ایرانیان - از همان دوران باستان تا کنون- در همه اجزاء و ارکان هستی، پیوستگی و پوشش دیده اند و این نگرش را -به ویژه در هنرهای خود- بر تافته اند. آنان زیبایی را هم عالی ترین ثمره اتحاد میان موضوع و کالبد و مصالح اثر هنری می دانستند. زیبایی در هنر ایران



، امری الحاق و الصاق شده به اثر هنری نیست بلکه فرآیند معناداری است که از اتحاد میان پاره های متخالف برای رسیدن به یک کل دربرگیرنده به وجود می آید. این پویش غایتمند ، فرآیندی خردمندانه در هنر ایران تلقی می شود که توانسته توجه فرهنگ جهانی را در هر دوره ای از ادوار تاریخ به خود معطوف بدارد.

هنرمندان ایرانی همواره ملهم از آموزه های نظام اعتقادی خود بوده اند. این مهم هرگز به معنای ایده ثلوثیک ساختن هنر - چنان که در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی شوروی سابق به وقوع پیوست- نیست . در بسیاری از کشورهای سرمایه داری و یا سوسیالیستی دیده شده است که هنرمندان بی آنکه حتی اعتقادی به مشی و مرام فکری جامعه خود داشته و به ماهیت محتوایی آنچه می آفرینند- وسیعاً- واقف باشند ، هنر را به مثابه ابزاری برای تثبیت خواسته های خود نگارانه به کار گمارده اند. برخی تنها به اقتناع ضمیر و بعضی به نمایاندن تکنیک و گروهی به هوادارپروری دل خوش کرده اند. در حالی که در ایران ، آیین و آیینیه هنر، بازتاب تأملات و تأثرات هنرمندان نسبت به مفاهیم ارزشی فرهنگ خود بوده است . از همین رو است که می توان گفت هنر ایران ، جلوه فرهنگ این سرزمین و محصول برقراری نسبت ذوقی خاص میان حقیقت و هنر از سوی هنرمندان بوده است. البته این حقیقت در هردوره تاریخی و هر مکان جغرافیایی ظهور خاصی داشته است.

در این میان فرهنگ خراسان و -به تبع آن هنر خراسان- از ابعاد بسیاری در خورتأمل است. فرهنگ خراسان در طول تاریخ خود از ظرفیت های معرفت شناختی، رفتار سازی، تبیینی، انتقالی و تثبیتی هنر بیشترین بهره ممکن را اندوخت. از قضا در خراسان - در همه ادوار تاریخی- لحظه ای نیست که تنها از سرِ تفنن و محضِ تفرج به هنر روی آورده باشند. هنر در این پهنه -یا به عبارتی بهتر سپهر معرفتی- هرگز ابزاری برای توهم آفرینی، شادخواری و هیجان زایی به کار برده نمی شد. در همه انواع هنر - اعم از دیداری و شنیداری و ترکیبی- که در خراسان وجود داشته است سه رویکرد عمومی را مشاهده می کنیم: مکالمه مستمر با انسانیتِ انسان، یگانه گرایی برغم تعدد روش های بیانی و پاسداری پیوسته از هویت فرهنگی.

رابطه میان فرهنگ و هنر خراسان به مانند رابطه میان قلب و قالب بوده است. فرهنگ خراسان - با همه آن خوی و خصال و خلقی که گذشت- به مانند قلب تپنده همه محصولات هنری بوده و هنر خراسان به عنوان قالب دربرگیرنده قلب (فرهنگ) خراسان عمل کرده است. همه اقتدار هنر خراسان به نهایت انسجام میان قالب و غایت و مصالح آن است. قطعاً در رهگذر تاریخ- هنر خراسان- قالب ها و مصالح گوناگونی را پذیرا بوده (که تعدد بیانی آن را شامل می شود) اما اقتدا به قلب خود-آموزه های آن را حفظ کرده است. محدوده هر هنری به اعتبارشمولیت پیام خود است. برخی از هنرها تنها و تنها به قوم خاصی و برخی به ملت خاصی منتسب هستند و از آن فراتر نمی روند. اما هنر خراسان به اعتبار وسعت جغرافیایی، پهنه تاریخی و بن مایه های موضوعی اش (که جهت مندی مواضع آن را تعیین می کند) هرگز به محدوده های تاریخی و مکانی خاصی محدود نمی شود؛ زیرا مخاطب خود را انسانیت انسان (فطرت سلیم) می داند.

انسان ها به اعتبار استقرار مکانی و تعلق زمانی، متعدد و مختلف اند، اما به حسب فطرت همه یگانه هستند. برای همین است که هنری که مطالبات فطری انسان-مانند عدالت، آزادی، زیبایی، خوبی و معنویت-را سرلوحه پوششگری خود قرار دهد همیشه بهره مند از وجاهت تاریخی و نجابت تمدنی است. بنابراین اگرچه هنر خراسان معطوف به مکان و زمان است اما خراسان هنری؛ فرا زمانی و فرا مکانی است.

پیشینه



وجه تسمیه خراسان خود نشان از حد و رسم این پاره مهم از ایران را دارد. همچنان که در برخی از کتاب ها آمده است «خَر به فارسی دری، نام خورشید است و اسان جای، گویا جای شنی است» (حموی، ۱۳۶۲: ۱۳۲). حافظ ابرو، جغرافی دان نامدار، خوراسان را آفتاب مانند دانسته است (حافظ ابرو، ۱۳۴۹: ۹۶). و میبیدی وقتی که از خراسان سخن به میان می آورد آن را سرزمین نورانی توصیف می کند و واژه خراسان را برآمده از دو بخش خور به معنی خورشید و اسان به معنی خاور دانسته است. (پرتو، ۱۳۸۸: ۱۳۴). افشین پرتو بر این مهم تأکید دارد که «این خاک خراسان بود که کوچگرانِ ایران واج را پروراند و پرشمار ساخت (همان). همچنین در لغت نامه دهخدا می خوانیم که خراسان؛ واژه ای است پهلوی که در نوشته های گذشتگان و پیشینیان به معنی خاور (در برابر باختر) آمده است.

در دایره المعارف بریتانیکا [۱] در گستردگی جغرافیای خراسان می خوانیم که «خراسان دیاری گسترده بود؛ بس گسترده تر از خراسان امروز. دیاری که شمالش به دریاچه آرال می رسید و خاورش به مرز چین». همچنین محسن رحمتی در مقاله خود با عنوان «اوضاع اقتصادی خراسان در عهد سلطان ابوسعید گورکان» به اهمیت و ارزش برخی از شهرهای خراسان - همچون هرات - می پردازد و خاطر نشان می کند که «با انتخاب هرات به پایتختی تیموری، بر اهمیت خراسان در آن عهد افزوده شد. اقدامات عمرانی شاهرخ تیموری در طول دوران سلطنت نسبتاً طولانی اش، اوضاع اقتصادی این ایالت را رونق بخشید». نیز فرهاد حاجری به پیوستگی و مجاورت خراسان بزرگ و هندوستان و تبعات آن اشاره می کند و در مقاله خود «پیوستگی تاریخی خراسان و شبه قاره هند از سده اولتا نیمه اول سده هفتم هجری؛ رویکردی نو به مطالعات تاریخی» به تفصیل به تعاملات و تمایلات فرهنگی این دو پاره گسترده از جهان آن روزگار می پردازد و در مراتب تأثیرگذاری تاریخی خراسان اظهار می دارد که «همجواری شبه قاره هند و خراسان بزرگ در دوره اسلامی تاریخ سیاسی این دو ناحیه را با یکدیگر پیوند داده است. بر اساس گزارش های تاریخی، گسترش اسلام در شبه قاره و شکل گیری حکومت مسلمانان در هند ریشه در تحولات سیاسی خراسان داشت. هندوان نیز در عرصه های سیاسی و نظامی برخی دولت های اسلامی خراسان بزرگ حضور داشتند. همچنین غزنه که دروازه خراسان به هند شناخته می شد، نقش مهمی در رویدادهای سیاسی خراسان و هند در این دوره داشت».

دیرینگی خراسان و نقش بسترسازانه آن در انگیزش های فرهنگی - علی محمدی و امیر اکبری- را برآن داشته تا در مقاله ای با عنوان «بررسی تحولات تاریخی خراسان در عهد ساسانی بر اساس آثار تاریخی و یافته های باستان شناسی» به سیمای فرهنگی خراسان در متون کهن بپردازد و خاطر نشان سازند که: «خراسان کهن سرزمینی است باستانی که مهد پیدایش یکی از درخشان ترین و کهن ترین تمدن های منطقه ایران بوده است. خراسان -طبق نوشته های اوستا و کتیبه بیستون- یکی از مهمترین ایالت ها و کوست های ایران قبل از اسلام بوده که یکی از مقاطع حساس و مهم تاریخی آن مربوط به عصر ساسانی می باشد. سرزمین خراسان در دوره ساسانی بنابر موقعیت تاریخی، جغرافیایی و ژئوپولیتیکی کانون فرهنگی مهم و اصلی منطقه و تلاقی گاه فرهنگ های خاور و باختر به شمار می رفته است.» خراسان ؛ به عنوان کانون منور فرهنگی در حافظه دیوان ها و در دیوان حافظه های اهل ادب هم مستور نمانده است. مثلاً فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین این گونه در مورد خراسان می سراید :

زبان پهلوی هر کو شناسد خراسان یعنی آن جا خور آسد

خراسان را بود معنی خور آیان کجا ازوی خور آید سوی ایران (اسعد گرگانی، ۱۳۲۸: ۱۸۶)

نه تنها پژوهش های درون فرهنگی بلکه پژوهش های برون فرهنگی و به عبارتی - آن دیگران- نیز به وجاهت خاستگاهی خراسان اشاراتی مبسوط داشته اند. مثلاً گیرشمن اذعان دارد به این که خراسان؛ نخستین فرود آینه گاه آریایی های کوچنده بدین سو بود. (گیرشمن، ۱۳۴۵)



نقش خراسان در شکل‌گیری و پدید آمدن زبان فارسی

سخنگوی ایران حماسی - فردوسی - از قله اسطوره [۲] به خراسان از منظری دیگر می‌نگرد. یعنی «خراسان شاهنامه، خراسان حماسه‌ها و اسطوره‌هاست که در برابر توران مقاوم و استوار بوده است. (مسیح‌فر، هروی، ۱۳۹۳: ۱۰۱)» علی‌رحمان زاده به شاخص مقاومت و پاسداری و پایداری خراسان اشاره می‌کند و در کتاب «خراسان در برابر ترکان» می‌نویسد «خراسان؛ دیار پاسدارنده فرهنگ ایران زمین و پدیدآورنده زبانی است که ایرانیان امروز با آن سخن می‌گویند». همچنین زهرا بیگم تقوی و حسین سلطان زاده در مقاله «بررسی ویژگی‌های هنر با ارزش تاریخی در خراسان بزرگ (مطالعه موردی: تاجیکستان)» به خصلت‌های خاص خراسان بزرگ اشاره می‌کنند و هنر و هنر آن را مرهون اندیشه سره‌گزینی درایتمندانه خراسانیان می‌دانند. آنان جاده ابریشم را نه هجرت شاه راهی متعارف در تعاملات اقتصادی که گذرگاه سازگاری‌ها و سازواری‌ها می‌دانند و لذا می‌نویسند که «سرزمین پهناور خراسان و ماوراءالنهر در مسیر جاده ابریشم قرار داشته است، این راه فرهنگی-جغرافیایی، گذرگاه سازش، انتقال ایده‌ها، اندیشه، فرهنگ و هنر بوده و حوزه‌های تمدن ایران، هند، چین و بین‌النهرین را به هم پیوند داده و این نقش را از سده دوم تا ششم میلادی برعهده داشته است». آنان در ادامه به برخی از سرزمین‌های خویشاوند فرهنگی خراسان اشاره می‌کنند که هنوز و همچنان جلوات خراسان بزرگ را بر می‌تابند. آنان می‌نویسند «بخشی از دیرینه هنر خراسان بزرگ را باید در تاجیکستان امروز جستجو کرد. مردم این کشور کوچک که در طول تاریخ همواره لگدکوب اقوام مهاجم از غرب و شرق عالم بوده‌اند، توانسته‌اند فرهنگ و هنر خود را همچون گوهر بدخشان، شفاف و ستر از همه بلایای روزگار محفوظ بدارند».

مریم ظهوریان و سامان فرزین هم در مقاله «مشخصات نویسندگان مقاله جایگاه خراسان بزرگ در تحولات مذهبی و هنری شرق در دوره اشکانیان» به وسعت تاثیر گذاری خراسان می‌پردازند و شأن فرمانطقه‌ای آن را در ارتباط آفرینی‌های فکری این گونه بیان می‌دارند که «جایگاه خراسان بزرگ در دوره اشکانی، به صورت فرمانطقه‌ای بوده و بر اساس تسامح مذهبی و فرهنگی صورت پذیرفته است. همچنین خراسان بزرگ به دلیل قرارگیری در گذرگاه ارتباطی شرق و غرب، توانسته است با گسترش مذهب بودا، مهر و زرتشتی در شرق ایران، هند، چین و حتی روم بیزانس تأثیرگذاری مذهبی داشته و با توجه به آثار هنری همچون سفال-سازی و شیشه‌گری در هند و چین، تأثیرگذاری هنری ایجاد نماید». اکرم سلیمانیان در مقاله «شئون یگانه ادبیات و هنر در خراسان بزرگ» در ذیل اهمیت و ارزش مطالعاتی خراسان می‌نویسد «خراسان تنها یک مکان نیست بلکه بیش و پیش از هر چیز یک امکان است. امکانی برای زایش خلاقانه‌ترین امور انسانی. خراسان به معنی محل زایش نور و جایگاه خورشید است. اما این خورشید تنها برای روشنایی بیرونی نیست بلکه اندرون انسان را هم به کار می‌گیرد. خراسان با هرچه نورانیت و نورمندی است ارتباطی و وسیع و وثیق برقرار ساخته است».

محسن دانا در مقاله‌ای با عنوان «فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ، شکل‌گیری یک مفهوم: خراسان» به دیرینگی فرهنگ عصر مفرغ می‌پردازد و می‌نویسد «فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ، یکی از مهم‌ترین فرهنگ‌های آغازتاریخی بخشی از نیمه غربی آسیا است». فروغ نفیسی و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «دریغ یاد (نوستالوژی) در شعر شاعر معاصر تاجیک» از آرزوی دیرینه مردم تاجیک در خصوص اتصال و ارتباط به فرهنگ خراسان بزرگ و نام آشنا بودن این فرهنگ برای ایشان سخن می‌گوید و چنین می‌نگارند: «مردم تاجیکستان بعد از سال‌ها جدایی، از سرزمین کهن و مهد شاعران و دانشمندان بزرگ زبان فارسی در خراسان بزرگ، با بازیافتن استقلال، بار دیگر فرصت برگشتن به هویت اصلی خود را می‌یابند و درصدد سروسامان دادن به فرهنگ و ادبیات فارسی، این میراث گران‌بهای نیاکان ما، برمی‌آیند، و به آرزوی دیرین خود جامه عمل می‌پوشانند». جواد رجبی‌مندی و همکارانش در مقاله «شاخصه‌ها و سیاست‌های آموزشی مجتمع آموزشی تیموری در خراسان بزرگ با رویکرد خوانش کتیبه‌ها» به تأثیر مدارس خراسان بزرگ در اقتدار علمی و فرهنگی می‌پردازند و چنین می‌نویسند «توجه تیموریان به



نقش خراسان در شکوفایی و سرمدی ایرانی اسلامی

مدرسه‌سازی خصوصا در هرات باعث شد تا قشر مدرس به عنوان یکی از طبقات اجتماعی نخبه و کارآمد مطرح گردند. حضور مدرسان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، مذهبی و علمی بستر قدرت‌گیری و تأثیرگذاری آن‌ها را در تحولات مختلف فراهم نموده بود. عزت الله عزتی و همکاران در مقاله ای با عنوان «نقش گردشگری بر توسعه همگرایی های کشورهای حوزه خراسان بزرگ» تأکید می کنند که «خراسان بزرگ قلمروهای تاریخی و فرهنگی ایران فراتر از مرزهای سیاسی موجود امروزی آن است.»

علی رحیم پور هم در مقاله ی به نام «تاریخ و فرهنگ خراسان بزرگ» در ضمن اشاره به قلمرو فرهنگی خراسان بزرگ می نویسد «این قلمرو فرهنگی و زبانی که از هویت و ملیتی واحد حکایت دارد، در حقیقت مهمترین حوزه زبان پارسی و زیرشاخه های ایرانی آن را در کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، تاجیکستان، ازبکستان، هند، استان سین کیانگ چین و بنگلادش به وجود آورده است.» شهره جوادی هم در مقاله ای با عنوان «پاره های گمگشته ایران هنر و تمدن در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر - آسیای میانه» به ریشه های هویت فرهنگی خراسان می پردازد و می نویسد «ثبات فرهنگی این سرزمین به دلیل پیشینه غنی آن است که همچون سایر بخشهای سرزمین مادری، علیرغم تحولات بسیار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، از ریشه های هویت فرهنگی تغذیه کرده و توانسته همچنان به عنوان بخشی از سرزمین فرهنگی ایران باقی بماند.»

امید شیوا در مقاله خود «خراسان بزرگ و خراسانیان در دیدگاه و اندیشه فردوسی» از ساختار ترکیبی فرهنگ خراسان سخن به میان آورده و می نویسد «در این مرزو بوم که آن را خراسان نامیده اند نژادها و گونه هایی بودند که گاه از خون و تبار آریایی و گاه از اختلاط با نژادهای گوناگون هم جوار رشد کرده اند و در تلفیقی از این دو، آداب، رسوم، فرهنگ و تاریخ اسطوره ای ایران زمین پدیدار گشته است.» حسن با صفا در مقاله ای تحت عنوان «فرهنگ های تدفینی خراسان در مراحل پایانی دوره مفرغ» به کمبود منابع پژوهشی در خصوص فرهنگ خراسان بزرگ می پردازد و خاطر نشان می سازد که «حوزه فرهنگی خراسان بزرگ به عنوان یک هسته و منطقه فرهنگی ویژه با داشتن اهمیت استراتژیکی (همسایگی با مناطق فرهنگی متعدد با محوریت جاده باستانی خراسان بزرگ) با کمبود پژوهش ها در این زمینه روبرو است.»

منصوره صاحبی بزاز و احمد تندی هم در مقاله «تأثیر الگوی توسعه شهری ابن ربیع بر گونه گسترش شهرهای خراسان بزرگ در سده های سوم تا هفتم هجری (با استناد به نوشتار تاریخی، جغرافی نویسان مسلمان)» فرهنگ خراسان بزرگ را از تأثیر گذارترین نواحی بر فرهنگ اسلامی ایران می دانند و می نویسند «خراسان بزرگ در سده های بعد از اسلام، در نمودهای متفاوت از تأثیر گذارترین نواحی بر فرهنگ اسلامی ایران بوده است. گونه گسترش شهرهای این منطقه در سده های سوم تا هفتم هجری یکی از این نمودهاست. بارزترین خصوصیت شهرهای خراسان این دوره، گسترش بیشتر شهرهای بنا شده قبل از اسلام است که علاوه بر حفظ عناصر اولیه قبل از اسلام، با الگوی توسعه در دوره اسلامی تطبیق و بر اساس آن گسترش یافتند.» علیرضا کشور دوست در مقاله خود تحت عنوان «خراسان بزرگ در فرآیند زمان» خراسان بزرگ و نقش آفرینی فرهنگی آن را در بستر زمان می کاود و اعلام می دارد که «خراسان بزرگ دیاری است دیرین. دیاری که از دیرین روزگاران در تاریخ ایران نقشی ویژه داشته است؛ از زمانی که آریاییان به بالاترین جایش در شمال آمدند و نخستین باشند گاه آریاییان را در این سوی جهان پدید آوردند و پس از زمانی ماندن در آنجا، راهی ایران و هند شدند تا آنگاه که پارت های باشند در آن، یونانیان را راندند و ایران را از آن ایرانی کردند.»

ایرج افشار سیستانی در مقاله ای با عنوان «خراسان بزرگ و نقش آن در گسترش و شکوفایی راه ابریشم» به جغرافیای تاریخی خراسان بزرگ می پردازد و به ابعاد اهمیت مطالعاتی آن اشاره می کند «بخش های پهناوری از آسیای مرکزی که در خراسان بزرگ ایران قرار داشته، حوزه رخنه فرهنگ ایرانی و خاستگاه رنسانس ایرانی در دوره های پس از اسلام بوده است.



افزون بر این، ایران میان چهار منطقه ی ارزشمند خاورمیانه، خلیج فارس، حوزه ی دریای مازندران و آسیای مرکزی قرار گرفته است که به آن، نقش کلیدی ویژه ای در پیوندهای منطقه ای می بخشد. «عمران راستی نیز در مقاله خود «میراث خراسان بزرگ» از کلید واژه «خراسان بزرگ» پرده برداری می کند و در خصوص اهمیت تاریخی آن اذعان می دارد که «محدوده خراسان بزرگ در نقشه سیاسی امروز جهان، سه استان خراسان ایران، بخش اعظم افغانستان و قسمتهای جنوبی ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان را در بر می گیرد. علاوه بر این واژه هایی چون «ایران بزرگ»، «خراسان بزرگ»، «سیستان بزرگ» و «بلوچستان بزرگ» ما را به دوره ای تاریخی رهنمون خواهد ساخت که تمامی قرن نوزدهم و بخشی از قرن بیستم را در بر می گیرد».

برغم پژوهش های پرشماری که در خصوص خراسان بزرگ به عمل آمده است هنوز و همچنان جای این پرسش باقی است که خراسان چگونه توانست داشته ها و یافته های کم نظیر فرهنگی خود را در میان تند باد حادثه های مختلف حفظ کند و درونمایه های ارزشی خود را با قوت و قدرت پاس بدارد و آن را با جذابیت و ژرفایی بسیار به نسل ها و عصرهای آینده بسپارد.

گستره ها و گوشه های تاریخ و هنر

لازمه فهم وسیع هنر، فهم تاریخ هنر است. برای پی بردن به این مهم باید بدانیم که ماهیت و موضوع تاریخ چیست؛ چه کاربردی دارد و برای فهم آن از کدامین نقطه باید آغاز کرد.

تاریخ هنر از سایر انواع دیگر تاریخ جدا نیست و لذا در پی فهم گذشته و تبیین رخدادها در گذشته است؛ اما آنچه تاریخ هنر را از گونه های دیگر تاریخ جدا می کند ماهیت اسناد تاریخی هنر و شیوه های خاص ارزیابی این شواهد است. در ابتدای هر پژوهش تاریخی می باید به گردآوری داده ها پرداخت و به تجمیع شواهد روی آورد؛ اما داده ها به تنهایی فاقد تکلم هستند و به طور خود به خودی با ما سخن نمی گویند [۳] برای کسب نتیجه از داده ها - در آغاز- باید آنها را مطابق با مراد و منظور پژوهشی خود گردآورد، طبقه بندی و سازماندهی کرد تا از این رهگذر بهتر بتوان به ارزیابی و تفسیر آنان پرداخت. هر لحظه ای که می گذرد بیدرنگ به تاریخ می پیوندد. به گفته ملاصدرا جهان فردا همان فردا حادث خواهد شد. (ر. ک: گلزاری، ۱۳۸۰) این امر اگرچه نشان از ماهیت خاص زمان دارد- که بر خلاف مکان- نمی توان در همه ابعاد آن گام برداشت و به قدم های قبلی بازگشت، بلکه نشان از آن دارد که در مطالعه تاریخ با دو مشکل و دشواری مهم روبرو هستیم که به سهم خود مطالعات تاریخی را با چالش مواجه می سازد. ای بسا بسیاری از ما - کم و بیش- با این دشواری ها روبرو بوده ایم یعنی انبوه اطلاعات انباشته و مهم تر از آن دشواری تشخیص اطلاعات مهم از اطلاعات بی اهمیت و یا کم اهمیت.

براستی با کدامین ملاک و معیاری باید انبوه داده های تاریخی را از هم تمیز داد و هریک را در طبقه خاص خود نشانده و برنشانده. ماهیت تفسیری تاریخ، پژوهش های مختلف تاریخی را از هم متمایز می کند و سیالیت دانش تاریخ را خاطرنشان می سازد؛ مبحث مهمی که مورخان را در فهم بیشتر موضوعات تاریخی و مهم تر از آن- در فهم بستر فرآیندی آن هاکمک می کند؛ به شرط این که فرایند درک و ضبط داده های تاریخی (فاکتولوژی)، با رعایت شروط علمی، برای تمامی پژوهش گران عرصه تاریخ یک معنا داشته باشد و بتوان حدود و ثغوری منطقی در جمع آوری داده های موثق تاریخی قایل شد؛ بحث مهمی که تاریخ را از ماهیت آنتولوژیک (نظری) و داده های محض مربوط به یک افق گفتمانی خاص (ر. ک: میلز، ۱۳۸۲) خارج می کند و برخورداری آن را از دانشی در خدمت انسان و جامعه، ممکن می سازد، تفسیر و چگونگی این تفسیر در قالب گفتمانی بوم - زیست محقق است. (رضوی،



اما - در بیشتر مواقع و موارد- تاریخ هنر با عتیقه شناسی خلط شده است. بسیاری از مورخان در مطالعات تاریخی خود - رمانتیک وار[۴] و نوستالژیک گونه- به تأسف از گذشته و برآوردن آه از اعماق جان بسنده کرده اند. نوستالژی^۱ یا «غم غربت» در اصطلاح روانشناسی، حسرت و دلتنگی انسان ها نسبت به گذشته خویش است. فقر، مهاجرت، دوری از وطن و... در ایجاد این احساس موثر است. روانشناسان نوستالژی را یک حالت هیجانی، انگیزشی پیچیده می دانند که گاهی غمگینی و تمایل بازگشت به وطن و گاهی درماندگی ناشی از تفکر درباره آن وطن یا منزل است (ممتحن و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۸۹).

بسیاری از مواقع حفظ میراث تاریخی^۲ را با غم ایام گذشته آمیخته ایم. این در حالی است که کمتر خود نوشته و یا دگر نوشته هایی به رشته تحریر درآمده و به تقریر و تفحص کشانده شده که به نحو آسیب شناسانه، خود مطالعات تاریخی (ر.ک: ملاصالحی، ۱۳۹۶) ما را به نقد کشد. این مهم در دانشکده های هنر ایران بروشنی به چشم می آید و مشاهده می کنیم که مدرسان تاریخ هنر بیشتر از همه «قصه گویان گذشت روزگار» هستند. این در حالی است که مورخان هنر با عتیقه شناسان تفاوت جدی دارند: عتیقه شناس دل و دیده و درایت خود را -سراسر- به اشیاء و امور تاریخی سپارده و دل باخته (ونه حتی دل داده) آن است. اصلاً عتیقه شناس تنها به این دلیل به اشیاء موزه ها و نمایشگاه ها ارادت و نسبت به آن مهر مضاعف دارد که صرفاً متعلق به گذشته اند؛ اما آیا هر شخص و امر و چیزی که منوط و مربوط به گذشته - و بلکه گذشته های گذشته - باشد می تواند وجاهت ارزشی و لاجرم پژوهشی داشته باشد؟ آن روزهای گذشته - غم آن روزهای گذشته - نمی تواند چندان اهمیتی داشته باشد زیرا عتیقه شناس به دنبال ریشه یابی و جستن بسترهای تکوین آن آثار نیست. او نمی خواهد رلّا درون این اشیاء را به طرفه روش هایی بشکافد و بشناسد و بشناساند. او اگر چه گاه از حفظ میراث تاریخی سخن می گوید اما در اصل به دنبال گریز به دیروز است. عتیقه شناس اشیاء را بهانه ای می داند برای سیر در دنیای گذشته؛ و کسب لذت از دنیای گذشته.

وقتی از حدود و ثغور خراسان سخن می گوئیم تنها حدود متعارف تاریخی و جغرافیایی مراد نیست؛ بلکه آن جغرافیایی برای ما مطرح است که چنین تاریخی را رقم زده است. تاریخی که تنها از سرگذشت خراسان نمی گوید بلکه سرنوشت خراسان را در قالب سرگذشت خراسان تبیین می کند؛ یعنی خراسان با همه ظرفیت ها و قابلیت های متعارف و متعالی آن مطمح نظر است.

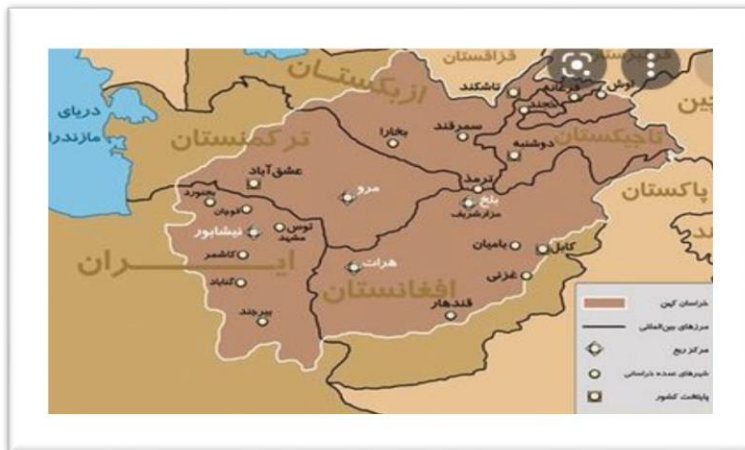
تصویر شماره ۱- خراسان بزرگ؛ منبع: سایت ویکی شیعه

^۱ -nostalgia

^۲ -hrritage history



نقش خراسان در شکوفایی تمدن و معماري ایرانی اسلامی



البته زبانِ بیشتر مورخان-آنجا که از تاریخ و جغرافیای صرف خراسان سخن می گویند مشترک است؛ و آن این که خراسان در گذشته به سرزمین گسترده ای در شرق فلات ایران اطلاق می شد. سرزمینی که از سمت شرق به کوه های هندوستان تنه می زد و از سوی شمال شرقی همه شهرهای ماوراءالنهر را در می نوردید؛ و از میان این همه -تنها- سیستان و قهستان را از آن خود نداشت. سرزمینی که مبتنی بر چهار رِیع (نیشابور، مرو، هرات، بلخ) بود- همان ها که امروز در بین چهار کشور ایران و افغانستان و پاکستان و ترکمنستان تقسیم شده و تنها و تنها رِیع نیشابورش در خراسان رضوی و شمالی جای دارد. ایالت قهستان قدیم اگرچه از حیث اداری و سیاسی همچون سیستان جزو خراسان بزرگ محسوب می شد ولی جغرافی نویسان قدیم از آن به عنوان یک واحد جغرافیایی مسیّمتل از خراسان سخن گفته اند.

اثر گام های خراسان در سراسر تاریخ ایران باستانی و اسلامی دیده می شود. «گسترده گی خراسان بزرگ و همسایگی آن با مراکز تمدنی در شرق فلات ایران (هندوستان و چین) و شمال شرقی ایران (آسیای میانه، ماوراءالنهر و روسیه) باعث شد که این ایالت به یکی از کانون های اصلی ارتباطی میان کشورها و تمدن های مختلف در طول تاریخ تبدیل شود. (رضویان، شالی، ۱۳۹۵: ۶۷)»

عمر دراز خراسان، خدمات گوناگونش به انسانیت و موقعیت خاص جغرافیایی اش را همگان و همگنان گفته و به عبارتی بهتر ستوده و اذعان داشته اند که «خراسان بزرگ سرزمینی تاریخی و باستانی است که درازای عمر آن به تاریخ سکونت بشر در روی زمین می رسد. این سرزمین پهناور که همواره مهد تمدن ماوراءالنهر، شرق و شمال شرق امپراتوری بزرگ اقوام مختلف پارسی و آریایی بوده است در طول تاریخ توانسته خدمات متعدد فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ارتباطی به ساکنان شرق و غرب عالم کند. شاهراه معروف جاده ابریشم که از این منطقه می گذشته، نه تنها مسیری برای عبور تاجران و بازرگانان و کاروانیان بوده بلکه مسیری برای تبادل، انتقال و نشر فرهنگ و ادب پارسی به شمار می رفته است. (رحیم پور، ۱۳۸۹: ۳۵). نکته در خور تأمل این که همه کسانی که به هر طریق در مورد هنر ایران و ایرانی، پژوهش هایی انجام داده اند از هنر خراسان غفلت نکرده و به نوعی به آن پرداخته اند و این خود حکایت از آن دارد که خراسان متعلّق ذهن محققان و جغرافی پژوهان و تاریخ نگاران و ادیبان بوده است.

فرهنگ خراسان؛ عرصه پرهیز از سوگیری تأییدی

چه بسیار پژوهندگانی که حدسی و تشخیصی از مسئله ای را به ذهن می آورند و سپس برای اثبات گمان و نظر خود به گردآوری داده ها می پردازند. در اصل داده هایی را گرد می آورند که بتواند -دقیقاً- در راستای اثبات نظر و نیت آنان باشد و سوبه



تشخیصی آنان را تأیید کند. سوگیری ها می توانند آفات شناختی مختلفی داشته باشند و بر کارکرد استدلال منطقی اثر گذارند. اندیشه جزمیت زدا و تساهل آفرین در رابطه های انسانی- به ویژه فرهنگ [۵]- مانع بروز خویشتن پرستی فرهنگی در خراسان بزرگ شده است. خراسان ؛ قرن های بسیاری است که در حافظه فرهنگ جهانی برخوردار از چنین جایگاه خاصی است. این نشان می دهد که فرهنگ خراسان بسیار با درونمایه های فرهنگ اسلامی آمیخته بوده است زیرا که « تساهل و مدارا به منزله یک فضیلت اخلاقی و شیوه رفتار و عمل در مجموعه اندیشه های اسلامی واجد جایگاه والایی است. » (فرزانه پور، بخشایی زاده ، ۱۳۹۰: ۱۶۵) این تساهل منحصر به فرد بودن نه تنها از باب تأثیر گذاری بلکه از حیث تأثیر پذیری هم بوده است. افزون بر این دو - خراسان- از جهت کثرت تولید فرآورده های فرهنگی و هم تنوع آنها مجموعه ای قابل مطالعه و مرجعی قابل اعتناء به شمار می آید. افزون بر این که همواره در معرض گسترده ترین تهاجم ها بوده و صعب ترین حملات را دیده اما تاب آورده و خود را به مثابه نماد پایداری و پویایی معرفی کرده است. در این میان هنر خراسان نیز- به عنوان زبان تبیین گر درونمایه های فرهنگ خراسان- محمل انگیزش های انسانی برجسته ای بوده است.

خراسان در همه گونه های هنر - مانند هنرهای دیداری، شنیداری و ترکیبی- ظرفیت های گسترده و خلاقه ای دارد. این هنر از سویی به طبیعت به عنوان آموزگار، مقیاس و مدل نگریسته و از داده های آن در اعتلای کالبدی و محتوایی خود حُسن اتخاذ گسترده داشته و از سویی به آن سوی طبیعت -حقیقت- توجه کرده و در متن کثرت طبیعت به وحدت اندیشیده و از این مسیر هندسه مفهومی خاصی را منتقل کرده است. همه مضامین یکتا نگرانه ایران باستان - همه تجربه های پارتی و پارسی- با تجربه های برآمده از فرهنگ اسلامی به نحوی منتظم و معتدل در هنر خراسان جلوه گریست. هنری که از سویی از پیرایش ها و تفاخرها دوری می گزیند و به سادگی (و نه ساده اندیشی) می گراید و از سویی برآن است تا حقیقت را در شکوهمندانه ترین گونه ممکن برتابد. گویی همه هنرمندان خراسان در نهاد و نهان خود باور بارور داشته و دارند که حقیقت نه تنها متعادل بلکه باشکوه است. به نظر می رسد که می توان هنر خراسان را در یک کلمه «ساده شکوهمند» توصیف کرد.

«با نگاهی به گستردگی فرهنگی ایران در کشورهای منطقه می توان دریافت که آداب و سنن و نیز تاریخ و فرهنگ مشترکی میان ایرانیان حاضر در گستره سیاسی فعلی ایران با مناطق پیرامونی این کشور وجود داشت. مناطق شرق و شمال شرقی ایران که در بردارنده میراثی کهن از فرهنگ ایرانی است می تواند به عنوان به وجود آورنده عوامل همگرایی فرهنگی ایفای نقش نماید. این محدوده که در واقع تحت عنوان خراسان بزرگ شناخته می شود در برگیرنده بخش هایی از کشورهای ایرانی، افغانستان، ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان است که با نگاهی به ظرفیت های گذشته و حال آن محلی برای برقراری تعاملات فرهنگی و اقتصادی کشورهای موجود محسوب می گردد، کشور هایی که امروزه جزئی از مجموعه کشورهای آسیای مرکزی محسوب می شوند، در برهه ای از زمان بخشی از قلمرو ایران بزرگ محسوب می شدند از این رو تحلیل عوامل همگرا در حوزه فرهنگ به خصوص با رویکرد توسعه گردشگری، می توان وزن ژئوپلیتیک فرهنگی منطقه را افزایش دهد»

نسبت شناسی خراسان و هنر

خراسان بزرگ در همه ادوار تاریخی ایران در تبادلات منطقه ای شرق ایران حضوری تأثیر گذار داشته است. یکی از دلایل بارز این تأثیر گذاری وسعت مکانی و سیالیت ذهنی و ذوقی باشندگان و فرمانروایان و خرد پیشه گان آن بوده است. این خراسان بود که خاکش گذرگاه و باشندگاه دگری شد، از برای آنانی که آریایی شان نامیدند. «همه اقوام کوچگر بیگانه ای که به ایران مهاجرت کرده اند از خراسان بزرگ وارد ایران شده اند و جذب و هضم آن ها در فرهنگ ایرانی در این بخش از جغرافیای ایران و عمدتاً پیش



نقش خراسان در شکوفایی و توسعه فرهنگی ایرانی اسلامی

از ورود به ایران رخ داده است. (محمدی؛ ۱۳۹۴) کوچگران به بلندای بامواره فلات ایران - تا آنجا که امروز اشک آباد است - برآمدند و بر سه پاره شدند: پاره ای ماندند، پاره ای خاک خراسان را در نوردیدند و رو به دره سند نهادند و پاره ای به سیلک کاشان رفتند. از میان آنها - سده هایی پس تر - شماری مادی خوانده شدند و شماری پارسی. مادی ها و پارسی هایی که پس از چند سده توان یافته بر ایران دست یافتند و با دیگر باشندگان ایران زمین بر گستره ای پهناور دست یافتند؛ گستره ای از کران مدیرانه و فراتر از نیل و این سوی دانوب تا مرز چین (پرتو، ۱۳۸۸: ۱۳۴).

سفرنامه هایی که سیاحان و بازرگانان و اهالی اندیشه از شنیده ها و دیده های خود باقی گذارده اند نه تنها برخوردار از وجاهت ادبی سرشار که خود همچون اسناد و بعضاً قرائن تاریخی نشان از وسعت و عمق داد و ستدهای اقتصادی، فکری و فرهنگی دارد و خود منبع ارزشمندی برای مطالعات خراسان شناسی محسوب می شود. خراسان در دوره اشکانی به دلیل عملکرد فرا منطقه ای خود و براساس تسامح فرهنگی که امری رایج در میان اهالی خراسان - اعم از خرد و کلان - بوده است توانسته از ظرفیت های درونی فرهنگ برخوردار شود. قرار داشتن در گذرگاه ارتباطی شرق و غرب، توانسته است با گسترش مذهب بودا، مهر و زرتشتی در شرق ایران، هند، چین و حتی روم بیزانس تاثیرگذاری مذهبی داشته و با توجه به آثار هنری هم چون سفال سازی و شیشه گری در هند و چین، تاثیرگذاری هنری ایجاد نماید. علاوه بر آن، با تحلیل ریشه شناسی خط و زبان پهلوی در دوره اشکانی، دریافتیم که این منطقه با توسعه خط و زبان پهلوی در داخل ایران، تاجیکستان و افغانستان تاثیر فرهنگی به صورت فرامنطقه ای ایجاد نموده است.

خراسان در طول تاریخ نشان داده است که سلسله هایی را برای باززنده سازی ایران پرورانده و در بحرانی ترین لحظه ها که ایران و ایرانیان در مسیر تهدید و تهاجم قرار داشته اند از خود اهمیتی شایسته نشان داده است. برای همین است که از اشکانیان، طاهریان، سامانیان و افشاریان همچون احیا گران ایران به نیکی نام برده می شود. خراسان در ادوار استیلای تازیان در عین حالی که به ارزش های زبانی همه ملل احترامی وافر نهاد به صیانت و اعتلای زبان پارسی هم پرداخت و از آن به مانند کلید ورود به داشته ها و انباشته های فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی پاسداری کرد؛ پاسداری پارسا. درایت وافر و فاخر خراسان از جمله این بود که ماحصل فرهنگ هایی چون چینی و هندی را دریافت کرد اما دست به گزینشگری زد و تنها آن پاره هایی که با حقیقت فرهنگی خودش سازگاری داشت برگزید. بدین وسیله نشان داد که در بهره وری فرهنگی از محصولات دیگران هرگز خام دستانه و شیدامآبانه عمل نمی کند.

خراسان در هشت حوزه مهم همواره حضوری بارز و برجسته داشته است:

۱. پاسداری گسترده از ایران در برابر تاختن های جهان جویانه مهاجمان از عرصه های شمال شرقی ایران.
۲. مدارا و رواداری در سرزمینی پهناور با مردمانی گوناگون. خراسان - به شهادت تاریخ - همواره به تفاهم اندیشیده است: یعنی توانایی تحمل تفاوت ها داشته است.
۳. واسطه گری در میانه فرهنگ های برون خیز مانند فرهنگ های هندی و چینی.
۴. برون گسلی فرهنگی (نه برون گریزی)؛ و آن انتقال یافته های فرهنگی خود به کانون های نقد جهانی و اندیشه های تحول طلب
۵. دربرداشتن همزمان اندیشه سازندگی و اندیشه پیشروی در حوزه فرهنگ.
۶. تجمیع گسترده و تدریجی مردمی پس از هر تهاجم بیگانگان برای بازسازی پیشینه و پیشینه ایران
۷. ارتباط دهنده فرهنگ و تمدن ایران باستان با ایران پس از ظهور اسلام از مسیر اخذ راهبردهای مسافت زدای تاریخی
۸. بهره وری از ظرفیت های هنر در انتقال و تثبیت درون مایه های فرهنگی؛



"آثار هنری به خاطر خلاقیتی که به همراه دارند مورد تحسین همگان قرار می گیرند و به جهت زیبایی که به تصویر می کشند شیفتگی آدمی را به همراه می آورند. زیرا خلاقیت از صفات کمالیه حضرت حق است که جلوه ای از آن در انسان به ودیعت نهاده شده است." (نصیری، ۱۳۸۶ ص ۱۵) هنر-همچون ودیعه ای الهی- به مانند همه مفاهیمی که در قلمرو فرهنگ به کار می بریم دربردارنده مفهومی یگانه و مورد نظر همگان نیست و برپایه تلقی های مختلف، تعاریف مختلفی برای آن ارائه می شود. اختلاف این تعاریف، به اختلاف دیدگاه های تعریف کنندگان درباره هستی و انسان بازمی گردد. گاهی هنر به عنوان مجموعه ای از آثار که محصول "تراوش ذوق" است معرفی شده و گاهی ناظر به "خلاقیت انسان" دانسته شده و گاه دیگر به مثابه "نوعی از معرفت" نسبت به هستی معرفی گردیده است.

هنر، از جنس معرفت حضورِ ملتزم به حکمت انسی و لذا مبتنی برکشف و شهود است. هنرمند در آنچه می آفریند حضور دارد و این مهم همان وجه اکتشافی و سیال هنر است. تجربه هنرمندانه، نوعی معرفت است که در میان انواع معارف انسان نسبت به هستی، جایگاه بلندی دارد. هنرمند، کاشف، عارف و مبلغ است. "هر اثر هنری، وسیله ای است برای ابلغ معرفت. (اسفندیاری، ۱۳۷۸: ۵۴)" هنر، میوه درخت شناخت است که ریشه در مبانی "وجود شناختی" دارد. "هنر زبانی است که با آن می توان حقایق جهانی را بیان کرد. هنر است که نخبگان ملل را به یکدیگر نزدیک می کند و موجب ایجاد ادراک مشترکی درباره بشریت و رفاه زندگی آدمی می گردد. اگر بدبختانه زبانهای مختلف، بیشتر آدمی را از هم بیگانه نموده، در عوض هنر، زبان احساسات مشترک آدمیان شده و به واسطه صفت بین المللی بودنش فوق زبان ملی است." (وزیری، ۱۳۲۹ ص ۱۱۸) برخورداری هنرمند از مبانی وجود شناختی معین، نسبت معناداری با جهت گیری تجربه های هنری او از هستی دارد. البته هنرمند هم به مانند دیگران در فرآیند اکتساب معرفت با خطا مواجه می شود. خطا، امری انسانی است. "چون دانشمندان و مخصوصاً فلاسفه درصدد شناسایی انواع خطاها و علل پیدایش خطا در ادراک و راه تشخیص آن از حقیقت برآمدند، این جستجوگری ها تدریجاً به صورت نظام مندانه ای درآمد و دانش خاصی به نام معرفت شناسی را به وجود آورد." (مصباح یزدی، بی تا، ۴۷)؛ دانشی که به ما در جستجوی معنی یاری می نماید. با توجه به این که در معرفت شناسی در پی شناخت صحیح و ملاک و معیار علم واقعی هستیم و توانمندی های عقل بشری را مورد مطالعه قرار می دهیم "می توان گفت که معرفت شناسی، شناخت انواع معرفت انسانی، مبادی، ابزار و ملاک ارزشیابی آن و هسته مرکزی آن تبیین توانایی عقل در رسیدن به واقع است (معلمی، ۱۳۷۸: ۲۱۴)."

در دانش معرفت شناسی از احوال کلی معرفت بحث می شود: معرفت با وصف عرفانی، یا دینی یا علمی، در معرفت شناسی جایی ندارد؛ بلکه معرفت تنها از آن جهت که معرفت است، موضوع معرفت شناسی است. معرفت مضاف، موضوع معرفت شناسی مضاف است و معرفت مطلق موضوع معرفت شناسی عام. معرفت اگر محدود به مرز خاصی شد، علم را نیز محدود می کند. البته مراد ما از معرفت، علم تجربی نیست بلکه مطلق معرفت و شناخت و آگاهی است و این آگاهی و شناخت با متعلق شناسایی اش مقید به قیدی می شود. یعنی اگر متعلق شناخت ما علوم تجربی باشد، می گوئیم این معرفت، معرفت تجربی است. اگر متعلق شناخت یا آن شناسایی، معقولات باشد، می گوئیم آن معرفت، معرفت عقلی است. ولی اگر متعلق شناخت آموزه های ذوقی باشد آن را معرفت هنری می نامند. معرفت هنری همواره به انسان کمک کرده است تا یافته ها و دریافته های فرهنگی خود را - در زیباترین و خلاقانه ترین گونه ممکن- به استحضار وسعت شهودی وجود انسان برساند. در این وادی، ماهیت هنر را هرچه بدانیم و بخوانیم به هر حال پدیده ای انسانی به مانند علم و فلسفه است "از قضا آنچه تعریف هنر را بسیار پیچیده تر از تعریف علم و فلسفه کرده است حضور عنصر خیال است." در هنر، دو قوه تخیل و احساس دخالت دارند - البته به قید احتیاط، زیرا هنر فقط تخیل و احساس نیست - و به همان اندازه که این دو نیروی عظیم - به خصوص نیروی خیال که یکی از عظیم ترین نیروهای است که خداوند آفریده و عالم



خیال که یکی از وسیع‌ترین عوالم هستی است - در ماهیت هنردخالت دارند، پیچیده می‌شود". (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۴: ۹۳) نیروی خیال می‌تواند برای انسان آگاهی به ارمغان آورد. زیرا "قوه خیال یکی از حواس باطنی است که مدرک صور جزیه است در برابر عقل که مدرک کلیات است. (مددپور، ۱۳۷۲: ۲۶۸) " بهره وری انسان از نیروی خیال، همواره به او در وادی کشف حقیقت، نیرومندی خاصی بخشیده است. "از آنجا که هنر، خود خلاقیت محض است با خیال و تخیل ملازمت دارد؛ به ویژه که مخاطب هنر نیز از طریق قوه تخیل آن را دریافت می‌کند. (زاهدی، ۱۳۷۷: ۱۵۴)"

انسان بسیار پیشتر از آنکه به کاویدن عقلی تصورات ذهنی خود از جهان بپردازد از مسیر ادراکات خیالی به با عالم روبرو شد. "بشر همواره با خیال و صور خیالی زندگی می‌کرده است. (ریخته گران، ۱۳۸۰: ۱۲۴)" اصلاً فضای هنر، فضای عالم خیال است. همان جا که اصل و ریشه صورت‌ها و نیز پدیده‌هایی که در روح انسان متجلی می‌شود قرار دارد. عالم خیال هم‌ورای جهان عینی مادی است و هم درون نفس انسان است. هنرمند پیوسته از خیال خود الهام می‌گیرد و تصویر آفرینی می‌کند. آثار هنری به مدد تأسی به ظرفیت‌های عالم خیال و آفرینش تصویرهای محتمل الوقوع بر معرفت قلبی ودلی مخاطب اثر می‌گذارند و لذای توانمند بشدت اراده و شخصیت فرد یا افراد را تحت تأثیر خود قرار دهند. هنر از الهام می‌روید و از اراده معطوف به قدرت انسان می‌گوید. "هنر، واضح‌ترین و آشکارترین شکل اراده معطوف به قدرت است. (لاریجانی، ۱۳۷۷: ۱۶)" این قدرت از ساحت خیالی وجود هنرمند نشأت می‌گیرد. همان ساحتی که مقید به الزامات جهان متعارف و مادی نیست. در این جاست که هنرمند برخلاف مورخ می‌تواند از مرزهای زمان و مکان واقعی بگذرد. لذا "از هنر کاری برمی‌آید که از عهده هیچ وسیله دیگری که در نهایت از منش بیانگری زبان سود می‌جوید ساخته نیست. (احمدی، ۱۳۷۵: ۱)"

خیال انگیزی، مواجهه ذوقی با حقیقت، برخورداری از ساختار تبیینی و عاطفی و تأسی به زیبایی برای حسن اثربخشی، همه و همه از مهمترین مأموریت‌های هنراست. به همین خاطر است که باید گفت زبان هنر، تنها زبان انتقالی نیست و هنرمند تنها به انتقال پیام مورد نظر خود نمی‌اندیشد، بلکه همه جوشش و کوشش او آن است تا به موازات انتقال مفاهیم ارزشی مورد نظر خود، رفتار خاصی را هم به وجود آورد. پس هنر دارای زبان ارتباطی نیز هست. هم از این روست که تمدن‌های دینی و بویژه تمدن اسلامی از ظرفیت‌های هنر در راستای تثبیت پیام‌های خود بیشترین بهره‌مکن را برده‌اند. به عنوان مثال گفته‌اند که "هنر از چنان رازهایی باخبر است که فلسفه دروالاترین لحظه‌های تاریخش فقط توانسته به وجود آن اعتراف کند. (احمدی، همان)"

مهم‌ترین مأموریتی که می‌توان برای هنر قائل شد برانگیزاندگی و رفتارسازی است. "هراثر هنری باید نشانه‌ای باشد تا مخاطبش را سالم‌تر و باشتابی بیشتر به سرمنزل مقصود هدایت کند. هنر، برانگیزنده شعور، ادراک و مشتعل‌کننده احساس است. لذا اثر هنری نه تنها صورتی زیبا، که باید سیرتی پرمحتوا هم داشته باشد. (تقوی، ۱۳۸۵: ۳۰۴)" خانه هنر، در روح انسان و مهمترین عزم هنرمند، استذکار است. هنرمند؛ صاحب رسالت است زیرا قبل از آنکه معلم باشد و به تعلیم بیندیشد مذکراست. پس اندیشه را در طریقت خاص خود چنان بارور می‌سازد تا مخاطب را به تفکر روشنائی دهد. هنرمند، افزون بر بیداری دل خویش، به گسترش دامنه توقع جامعه از خلاقیت نیز می‌پردازد. اگرچه وجه اکتسابی هنر که محل استقرار عناصر ثابت است همواره آموختنی است اما وجه اکتشافی هنر که خلاقیت هنرمند را می‌طلبد به شدت آمدنی است. آن یکی دانایی است و این یکی دارایی.

نتیجه گیری



هنر؛ همیشه به عنوان یکی از موثرترین شیوه های نهادینه سازی مفاهیم بنیادی یک فرهنگ در متن جامعه و تاریخ عمل کرده است. جوامع بشری هر آنچه را که سازگار با نظام فکری خود بوده به عنوان ارزش تلقی کرده و کوشیده اند تا از آن پاسداری کنند. رفتارهای هر جامعه بر بنیاد نظام ارزشی آن جامعه ایجاد می شود. آفرینش آثار هنری به مثابه یک رفتار ارزشی از سوی بخشی از جامعه- موسوم به هنرمندان- تحقق پیدا می کند و متأثر از نظام ارزشی ایشان است و متقابلاً بر رفتار ارزشی جامعه هم تأثیر خواهد نهاد. هنر؛ رهاورد خلاقیت و حاصل تراوش ذوق زیباشناختی برخی از انسان هاست. هنر؛ چندان در همه محدوده های وجودی انسان و جامعه-همواره- حضور داشته و با همه مواضع و موازین انسانی پیوند و پیوستگی داشته که هرگز به تعریف مشخصی تن نداده است؛ ولذا به هنر از زوایای مختلفی نگریسته شده و هرکس به ظن خود یار او شده است. اما به رغم این همه در اینکه منشأ آثار هنری؛ الهام پذیری هنرمندان از رویدادهای بیرونی و درونی است تردید و اختلافی در بین نیست. مادام که هنرمند مجذوب امری نشود هرگز نمی تواند به آفرینشگری دست یازد.

آنچه هنرمند از طبیعت و جامعه برمی گیرد الهام است و آنچه به آن بازمی گرداند دوباره آفرینی همان الهام ها- با مدد از بیانی عاطفی و زیباشناسانه- است. از آنجا که برانگیختن جهت‌مندانه عواطف مخاطب از الزامات اصلی آفرینش هنری است و پیام های مورد نظر هنرمند با عواطف او می آمیزد و با وساطت خیال منفصل صورت می پذیرد، وسعت اثربخشی آثار هنری بر مخاطب بسیار وسیع و ژرف است. مأموریت نیروی خیال تصویرگری و ترکیب تصویری است؛ تصاویری که هرگز پای بند مکان و زمان متعارف نیستند. به همین دلیل است که تمدنهای بزرگ و فراست های تمدن ساز تاریخ، همواره از هنر برای مکالمه های نافذ جاویدان با مخاطبان خود سود برده اند؛ و چنین است که آثار هنری برای باستان شناسان همچون آینه ای برای مطالعه ژرفای دغدغه های ذهنی و ذوقی ایشان به شمار آمده است؛ زیرا در قلمرو معرفت باطنی و شهودی که زادگاه هنر است، عالم در برابر انسان حاضر است. ارتباط انسان و هستی، گونه ای ارتباط آنسی و مصاحبتی است؛ در این وادی هرگز نکته ای در خفا و کنج وجود ندارد و هرچه هست بی واسطه اغیار و اصنام در برابر هنرمند حاضر است. هنرمند با آفرینش اثر هنری به دنبال محاسبه عالم نیست بلکه می خواهد به نوعی مصاحبه با عالم برآید. برای همین است که مسالمت و مصالحت، ارزشی ترین دستاورد سفر معنوی هنرمند تلقی می شود.

ارادت مردم به هنرنیز، همچون ماهیت هنر، ارادتی قلبی و فطری است و از دامن ارادت ذاتی به مجموعه زیبایی های عالم نشأت می گیرد. چراکه انسان نمی تواند همواره با منطق ریاضی به گزینشگری دست یازد؛ اگر می خواست تا با تفکر محاسبه ای زندگی کند حتماً گلایه های مصنوعی را- به اعتبار دوام و قیمتش- بر گلایه های تازه نوبهاران ترجیح می داد. هم آفرینندگان آثار هنری و هم استفاده کنندگان هنر، به هنر از زاویه نوعی نیازی روحی می نگرند. به این مطالبه فطری آن زمان که حقیقتاً پاسخ داده می شود نوعی رضایتمندی باطنی برای هنرمند و مخاطب-مشترکاً- پدید می آید. برای همین است که شناخت کارکردهای هنر از مهمترین شاخص های مطالعات راهبردی در حوزه علوم انسانی و سود جستن از زبان تبیینی آن در نهادینه سازی آرمانهای فرهنگی جامعه از مهمترین مولفه های مهندسی فرهنگی به حساب می آید.

مطالبه ارتقاء آگاهی و توقع از عنصر خلاقیت، مهم ترین بسترهای انگیزشی رشد و رونق فرهنگی خراسان بزرگ بوده است؛ شکی نیست که در این راه -حاکمان و فرمانروایان- بسترهای حمایتی لازم را از جامعه هنری فراهم می آوردند و به آنان به عنوان سرمایه های انسانی جامعه می نگریستند. همواره مولفه ها و مقاصد یک فرهنگ می تواند نیرومندی آن را رقم بزند. فرهنگ خراسان بزرگ نه محدود به زمان و نه منحصر به مکان و نه موضوعات مشخص بود. این فرهنگ برآن بود تا دستاوردهای ایرانیان پیش از اسلام با پس از ظهور اسلام را در شیوه های استنباطی خلاق به هم گره بزند تا فرهنگی به غایت مقتدر و همه شمول از



امتزاج و ترکیب آن برآورد. اما مهم تر از آفرینش و زایش یک فرهنگ، اخذ تدابیر حکمی برای پاسداری و تداوم آن است. لذا هنر – همچون قالبی قدرتمند و ظرفیتی گران برای این مهم برگزیده شد. برای همین است که منادیان و مروجان فرهنگ خراسان در پی تأسیس هنرخراسانی نبودند. زیرا هنر در این صورت محبوس در قرائت های صرف منطقه ای می شد و مخاطب او گروه خاصی از مردمان می شدند. بلکه قصد متعالی در این وادی تأسیس خراسان هنری است. خراسانی که مرزهای متعارف را طی می کند -درمی نوردد- تا فراتر از نژاد و گویش و جامه و جامعه و رنگ و آهنگ پرواز کند و هرگز معطوف و منوط و مربوط به زمان و مکان جغرافیایی خاص نباشد.

پی نوشت ها

[۱] Khorāsān, also spelled Khurasan, historical region and realm comprising a vast territory now lying in northeastern Iran, southern Turkmenistan, and northern Afghanistan. The historical region extended, along the north, from the Amu Darya (Oxus River) westward to the Caspian Sea and, along the south, from the fringes of the central Iranian deserts eastward to the mountains of central Afghanistan. Arab geographers even spoke of its extending to the boundaries of India.

[۲] - اسطوره همواره متضمن یک خلقت است؛ اینکه چگونه چیزی پدید آمده و هستی اش را آغاز کرده است (الیاده، ۱۳۹۷، ۶۱-۶۲)

- refer to: What Is History? (۱۹۶۱), Book by E. H. Carr, University of Cambridge & Penguin

[۳] Books

[۴] - اساس مکتب رمانتیک این بود که هنرمند باید به جای بیان افکار و اوصاف مشترک به تشریح و تبیین عواطف فردی و شخصی بپردازد و تنها به بیان احوال و اوصاف کلی مشترک چنانکه شیوه مکتب کلاسیک بود قناعت نکند. (رک: زرین کوب، ۱۳۷۸)

[۵] - یکی از دانایان برجسته ایرانی به نام افضل الدین محمد مرقی کاشانی، معروف به بابا افضل، درباره این واژه در مصنفات چندگانه خود با دقتی نظام-یافته و بینشی همه جانبه بحث کرده است که بیان و تحلیل آن در پیوند با اوضاع روزگار و چگونگی احوال وی و قرار دادن مفهوم واژه در کلیت فلسفی و اندیشه ای و علمی حاکم بر آن حکیم بلندمرتبت است و نیز نشان دهنده پویایی درون انسان و جامعه، بر پایه ارزش های برین جامعه و آحاد آن در «شدن» های مستمر است به گونه ای که دیگر تغییرات در زمینه های مختلف در پیوند با این «شدن» ها می توانند کارساز باشند و خرد و دانش را نیز به کار گیرند. (تکمیل همایون، ۱۳۸۸: ۸۰)

منابع

ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۶۴)؛ شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، انتشارات حکمت
احمدی، بابک (۱۳۷۵) حقیقت و زیبایی، نشر مرکز، تهران



نقش خراسان در شکوفایی هنر معماری ایرانی اسلامی

- الباده، میرچا (۱۳۹۷)؛ اسطوره، رویا، راز، ترجمه مهدیه چراغیان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
- افشار سیستمی؛ ایرج (۱۳۹۰)؛ خراسان بزرگ و نقش آن در گسترش و شکوفایی راه ابریشم، پژوهشنامه خراسان بزرگ، پیاپی ۲ (بهار ۱۳۹۰)
- اسفندیاری، امید (۱۳۷۸)، چیستی هنر، گردآورنده سید عباس نبوی، تهران، نهاد
- باصفا، حسن (۲۰۱۶)؛ فرهنگ های تدفینی خراسان در مراحل پایانی دوره مفرغ، مجله بین المللی علوم انسانی، سال بیست و سوم، شماره ۴ صص ۴۶-۳۰
- پرتو، افشین (۱۳۸۶)؛ پیمان پاریس، داستان غم انگیز جدایی هرات از ایران، اطلاعات سیاسی و اقتصادی
- تقوی، رضا (۱۳۸۵)؛ تأملات فرهنگی، تهران، انتشارات نخل
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۸)؛ مفهوم فرهنگ در آثار افضل الدین محمد مرقی، مجله کاشان شناسی، پیاپی ۷-۸
- جواد، شهره (۱۳۹۳)؛ پاره های گمگشته ایران؛ هنر و تمدن در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر - آسیای میانه مجله: هنر و تمدن شرق، زمستان ۱۳۹۳ - شماره ۱۲۶ صص ۲۱-۱۰
- حاجری، فرهاد (۱۳۹۸)؛ پیوستگی تاریخی خراسان و شبه قاره هند از سده اولتا نیمه اول سده هفتم هجری؛ رویکردی نو به مطالعات تاریخی، پژوهش نامه تاریخ اسلام، سال نهم شماره ۳۶ (زمستان ۱۳۹۸)، صص ۲۷-۴۳
- حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله هروی (۱۳۴۹)، جغرافی حافظ ابرو، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران
- محمدی، محمد (۱۳۹۴)؛ نقش خراسان بزرگ در شکلگیری هنرهای تصویری ایران اسلامی، همایش ملی نقش خراسان در شکوفایی هنر اسلامی، مشهد
- مددپور، محمد (۱۳۷۲)؛ خود آگاهی تاریخی، تهران، حوزه هنری
- دانا، محسن (۱۳۹۹)؛ فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ، شکل گیری یک مفهوم: خراسان، مجله مطالعات باستان شناسی پارسه، پیاپی ۱۲ صص ۷۵-۹۸
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- رجبی مندی، جواد؛ خسروی، حسین؛ اسلامی، سهراب؛ حسن آبادی، ابوالفضل (۱۳۹۹)؛ شاخص ها و سیاست های آموزشی مجتمع آموزشی تیموری در خراسان بزرگ با رویکرد خوانش کتیبه ها، فصلنامه مطالعات هنر اسلامی، دوره ۱۶، شماره ۳۸
- رحمان زاده، علی (۱۳۸۵)، خراسان در برابر ترکان، تهران، انتشارات سیمرغ
- رحمتی، محسن (۱۳۹۴)؛ اوضاع اقتصادی خراسان در عهد سلطان ابوسعید گورکان، پژوهش نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، سال چهارم شماره ۲ (پیاپی ۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۴)، صص ۷۳-۹۲
- رحیم پور، علی (۱۳۸۹)؛ تاریخ و فرهنگ خراسان بزرگ، پژوهشنامه خراسان بزرگ، پیاپی ۱
- رحیم پور، علی (۱۳۸۹)؛ تاریخ و فرهنگ خراسان بزرگ، خراسان بزرگ، سال اول، شماره اول
- ریخته گران، محمد (۱۳۸۰)؛ "هنر، زیبایی، تفکر: تأملی بر مبنای نظری هنر، تهران، نشر ساقی
- رضوی، سید ابوالفضل (۱۳۸۹)، هرمنوتیک و فهم معرفت تاریخی، فصلنامه اندیشه دینی، پیاپی ۳۷ (زمستان ۱۳۸۹)، صص ۱۰۳ - ۱۴۶
- رضویان، محمد تقی؛ شالی محمد (۱۳۹۰)؛ جغرافیای تاریخی خراسان، پژوهشنامه خراسان بزرگ، پیاپی ۴
- زاهدی، تورج (۱۳۷۷)؛ "حکمت معنوی موسیقی، تهران، انتشارات فردوس



- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)؛ نقد ادبی، انتشارات امیر کبیر، تهران
- سلیمانیان، اکرم، ۱۳۹۹، شئون یگانه ادبیات و هنر در خراسان بزرگ، هفتمین کنفرانس بین المللی یافته های نوین علوم و تکنولوژی با محوریت علم در خدمت توسعه، تهران
- ظهوریان، مریم ؛ فرزین، سامان (۱۳۹۹)؛ جایگاه خراسان بزرگ در تحولات مذهبی و هنری شرق در دوره اشکانیان، فصلنامه مطالعات فرهنگی - اجتماعی خراسان، دوره ۱۴، شماره ۳
- کشوردوست، علیرضا (۱۳۹۱)؛ خراسان بزرگ در فرآیند زمان، پژوهشنامه خراسان بزرگ، پیاپی ۸
- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۲۸)، ویس و رامین، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، بروخیم
- گیرشمن (۱۳۴۵)؛ تاریخ ایران، مترجم دکتر محمد معین، تهران، بنیاد فرهنگ ایران
- مسیح فر، فاطمه؛ هروی، جواد (۱۳۹۳)؛ خراسان در شاهنامه، فصلنامه مطالعات فرهنگی اجتماعی خراسان، سال هشتم شماره ۳ (پیاپی ۳۱)
- محمدی، علی؛ اکبری، امیر (۱۳۹۳)، بررسی تحولات تاریخی خراسان در عهد ساسانی بر اساس آثار تاریخی و یافته های باستان شناسی، پژوهش نامه تاریخ، پیاپی ۳۶ (پاییز ۱۳۹۳)
- مصباح یزدی، محمد تقی (بی تا)؛ "ایدئولوژی تطبیقی، قم، موسسه در راه حق